

## اثبات سفاقت در بینهایت

### آبرامیان

امیرفیض- حقوقدان

در تحریرات قبلی موضوع صلاحیت و اهلیت آقای آبرامیان زیر سوال رفت ولی ایشان علاقه ای به پاسخ نداشتند، این خود یک آزمایش بود در وجود سفاقت، زیرا سفیه مفهوم سوال و آثار آنرا درک نمیکند که در مقام رفع شبهه برآید. از طرف دیگر بنده در حد سفاقت ایشان اشتباه میکردم و آنرا سطحی مینداشتم.

فکر کردم که این تحریر بهتر است در اثبات وجود سفاقت و زوال عقل آبرامیان تنظیم شود؛ زیرا تاثیر آن در اتهامات و سخن های تحریف آمیز و بکل جعل و خلاف واقعی که به بنده نسبت داده است قاطع و فصل کلام است، در حدی که زمینه را برای حرکت سریع دفاع من از انتسابات برخی مطالب به بنده آماده خواهد ساخت.

سفاقت که مرتبه ای از جنون است با جنون این تفاوت را دارد که جنون یا دائمی است و یا ادواری یعنی فصلی است ولی سفاقت یا دائمی است و یا موضعی است.

از آنجا که گفته اند: «مثال و رویدادها فتح باب حکمت و قضاوت است» این تحریر اجازه میخواد که سفاقت موضعی را که شمول با سفاقت آقای آبرامیان دارد را در یک جریان تشبیهی پیاده کند.

مردی فرزندی داشت که هرچه پول از پدرش میگرفت یک راست میرفت و کش تیرکمان میخرد پدراعاجز و نا امید از فرزند از بزرگان شهر کمک خواست چند خیرخواهی به دیدار پسر رفتند و با او صحبت کردند، مردان که فکر میکردند آن پسر باید سفیه باشد، برعکس با جوانی خوش صحبت و دانا و مبادی آداب روبرو شدند، مردان به او گفتند اگر پدر برایت دکانی باز کند راضی هستی پسر گفت آری با کمال میل این بزرگواری پدرم را ارج مینهم و برای همیشه منت گذار او خواهم بود، مردان گفتند که دکان را چگونه اداره میکنی پسر گفت صبح زود هر روز دکان را باز میکنم، آب و جارو میکنم بامشتریان بانهایت ادب و مهربانی برخورد خواهم داشت و طرزی رفتار میکنم که مشتری، همواره مشتری دکان من باشد.

دوستان گفتند آیا میل داری که پدرت برایت عروسی کند، پسر گفت نهایت آرزوی من است همواره انتظار چنین لطفی را از پدر و قسمتی را از خدا دارم، یکی از آن مردان گفت بازنت چگونه رفتار میکنی جوان گفت می بوسمش، هرچه میخواد برایش میخرم، او را نوازش میکنم ولی یکدفعه تنکه او را در میاورم و فوراً از کش تنکه یک تیرکمان میسازم.

این داستان روانشناسی نشان میدهد که سفاقت موضعی چیست یعنی کسی که بنظر میرسد عاقل و دانا و اهل ادب و فرهنگ و غیره است نسبت به برخی چیزها حالت طبیعی خود را از دست میدهد و به سفاقتی که مقدمه جنون است وارد میشود؛ مانند آن پسر که به کش و تیرکمان چنان دل بستگی داشت که همه چیز را فدای وجود کش تیرکمان میکرد.

این مقدمه بدان سبب آورده شد که این تحریر مجاز باشد موقعیت سفاهت آقای آبرامیان را مورد بحث و شناسایی بیشتر و دقیقتری قرار دهد.

آقای آبرامیان در جریان تبلیغ برای پیشنهاد آقای سرهنگ وزین یکباره موضوعاتی را مطرح ساخت که بهیچوجه ارتباطی به پیشنهاد وزین نداشت، و نتایجی گرفت که بنده مستمع را به نظارت و ملاحظه امواج سفاهت ایشان مسلط ساخت به اتفاق به آنچه که دیدم میرویم.

در بخشی از اظهارات ایشان در رابطه با پیشنهاد صدارت بانو فرح یکباره بدون وجود رابطه لازم و ملزومی، مطالب زیر با قاطعیت کلام و اطواری که دلالت به جدی بودن گوینده را دارد محکم بازگوشد.

\*\*\*

وقتی میگوئیم ایران، چه چیزی در اندیشه ما رخ میدهد اگر کوه های ایران نام آرش را با خود نداشته باشد آیا ارزشی دارد که برایش جانفشانی کنیم من (آبرامیان) بی درنگ میگویم نه.

\*\*\*

اگر خاک سیستان و بلوچستان نتواند یاد رستم و سیمرخ را در دلهای ما زنده کند آیا ارزش بیشتری از خاک هندوستان برای من دارد؟ من بی دریغ میگویم نه.

\*\*\*

اگر خراسان بوی خوش فردوسی راندهد چه ارزش بیشتری از خاک ترکمنستان دارد، من میگویم هیچ.

\*\*\*

اگر آبهای دریای فارس (مقصودش خلیج فارس است) نام داریوش و فرمانده نیروی دریایی شاهنشاهی ایران آن زمان رانداشته باشد چه ارزش و تفاوتی دارد با آب خلیج اسکندریه، من میگویم هیچ.

\*\*\*

مصدق > شنیدن کی بود مانند دیدن < همینجاست که واقعا برنامه ایشان دیدن داشت که باچه ژشت مکش مرگ من و با اطوار و اصولی این نه ها و این هیچ را میگفت که نشانی کامل از تسلط سفاهت بر عقل ایشان است.

### دریافت بنده و دلایل دریافت

بنده با شنیدن این اظهارات تاکید آمیز ایشان و نیز ترهات دیگری که نسبت به قانون اساسی مشروطیت و سلطنت و مشابهاات آن به کرات اظهار کرده و میکند این دریافت کلی را گرفتم که سفاهت ایشان موضعی و نسبت به اسطوره های تاریخی و داستانهای گذشتگان است و هر زمان که بهر دلیل زمینه ای برای

پیدایش نام آنها فراهم شود سفاقت ایشان بروز میکند و چنانکه مشاهده شد حد سفاقت میرسد به آنجا که ایران با تمام معنا در مقابل نام آرش کمانگر بی ارزش میشود.

### حال به بینیم بهایی که سفاقت برای ایران قائل شده چیست و کیست؟

همه محققین از داستان آرش کمانگر که یک سرباز از سپاهی منوچهر بود بنام اسطوره کهن یاد کرده اند **اسطوره** یعنی چیز خیالی یعنی پریشان گوئی، افسانه و باطل و بیهوده، یعنی نمیشود به آن ارزش و اعتباری داد.

آیا این سفاقت نیست که یک ایرانی که شاهنامه را هم تا این حد خوانده که فردوسی میگوید:

چو ایران نباشد تن من مباد      بر این بوم و برزنده یک تن مباد

### ایران را با آرش کمانگر اوهامی و خیالی تاخت بزنند؟

آیا فردوسی هم این چنین شرط های ابلهانه آبرامیان را کرده و درجانی گفته است؛ اگر آرش نباشد تن من مباد!

چنین سخافتی از هیچکس تاکنون شنیده نشده تا چه رسد که بر زبان آید؛ آنهم در رسانه های گروهی. این نیست مگر سفاقت موضعی و گرنه یک انسان با ذره ای عقل محال است که اساساً چنین مقایسه ای در ذهنش پیدا شود این بیماری جنون و سفاقت است که بیمار را نا آگانه به آن سمت و سو میبرد.

در آن اظهار موکد آبرامیان نکته تائراوری هم هست؛ مقصود آنجاست که میگوید «وقتی میگوئیم ایران چه چیزی در اندیشه ما رخ میدهد؟ بعد موضوع آرش و کوهها را پاسخ میدهد».

آیا واقعا ایران یعنی کوهها که اگر نام آرش بر آن نباشد بی ارزش است! مفهوم و معنای وسیع ایران برای همه کس مشخص است ولی آدم سفیه در موقعیتی است که تفاوت آرش افسانه ای و ایران حقیقی را نمیداند و اصلاً از این درک غافل است که نمیشود یک فرد را با یک سرزمینی بنام ایران معاوضه و یا هم ارزشی ساخت.

همانطور که در آن داستان روانشناسی آن جوان هر چیز را در کش تیرکمان میدید، آبرامیان هم همه چیز را در اسطوره های قدیمی که به دهها شکل و داستان گفته و شنیده شده می بیند.<sup>۱</sup>

### **مهدی تائب و آبرامیان**

چندی قبل مهدی تائب از ملایان حکومتی از باب سفاقت گفت: «اگر دشمن حمله کند بخواد خوزستان و یا سوریه را بگیرد ما باید سوریه را نگهداریم»

<sup>۱</sup> - میگویند شخصیتی از تیمارستان دیدن میکرد در اتافی با شخصی روبرو شد که صد ها صد کتاب دورش چیده بود، پرسید تو اینجا چکار میکنی گفت من در باره «اسب» پژوهش می کنم. آن شخص رو به مدیر تیمارستان کرد و گفت چرا او را اینجا نگاه داشته اید، رییس تیمارستان شفاش کرد کتاب های نوشته او را ببینید. او در جلد اول کتاب در برگ نخست نوشته بود «پتکا» در برگ دوم «پتکا، پتکا» در برگ سوم «پتکا، پتکا، پتکا...» همینطور در برگ های دیگر یک پتکا به «پتکا» ها اضافه شده بود.. و صد ها جلد «پتکا، پتکا، پتکا» ردیف بود. آبرامیان هم جز «پتکا؛ پتکا» حرف های دیگری آنهم با تحریف و زدن گوشه و واژه و افعال مهم جمله کار دیگری نمی کند. ح-ک

میدانیم که بیشتر مسائل از راه مقایسه به نتیجه میرسد، یک خود داوری اجمالی مارادراین موقعیت قضاوت قرار میدهد که آیا اظهارات مهدی تائب ویا آبرامیان (درمورد ایران و آرش) از لحاظ سفاهت و بی وطنی و بی شرافتی کدام بردیگری ارجحیت دارد.

بسیاری به اظهارات تائب سخت اعتراض کردند؛ آقای عباس پهلوان نوشت: «مسلم است که این آخوند بی وطن، آخوند خانن، آخوندی که زباله «جهان وطنی اسلامی» را توی مخش انباشته اند در واقع این حرف و نیت حکومت اسلامی و شخص رهبر را عنوان میکند»

ملاحظه میکنید آقای آبرامیان؟ پیشکار ایرانیان! نماینده سازمان سرباز! مدعی داشتن بنیاد فرهنگ ایران!، رهبر فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ! و بالاخره نقال تلویزیونی، این قضاوت افراد نسبت به ترهات و اظهار فضلهای شماست و اگر میبیند که ایرانی ها به تائب اعتراض میکنند برای این است که شما را مصداق «جواب ابلهان خاموشی است» میدانند.<sup>۲</sup>

### سفاقت و تعصبات قشری مذهبی

این قبیل سفاقتها هنگامیکه در رابطه با مذهب باشد بصورت تعصبات خشک و قشری خود نمایشود.

لرد کرزن در کتاب ایران و مسئله ایران، از ملاقاتی که با امیرحسینخان شجاع الدوله والی قوچان خراسان داشته نوشته است؛ از او پرسیدم اگر روسها به خراسان حمله کنند شما چه خواهید کرد گفت محال است، گفتم مگر روسها اخلال تپه را نگرفتند گفت؛ «خراسان غیر اخلال تپه است ما برای امام رضا میجنگیم».

(صفحه ۲۵ ایران و مسئله ایران)

در تطبیق مورد شجاع الدوله با آبرامیان این میشود که آبرامیان هم ایران را به ملاحظه نام آرش کمانگیر ایران میشناسد و از آن دفاع میکند و شجاع الدوله هم خراسان را بملاحظه لاشه امام رضا قابل دفاع میداند، والا اگر نام آرش نباشد گور پدر ایران.

### خراسان با بوی فردوسی خراسان است!

«خراسان بابوی فردوسی خراسان است والا با ترکمنسان چه فرقی دارد... هیچ»

سفاقت یعنی همین که کسی بو را با سر زمین مقایسه کند. چقدر بو ویا چند من بوی فردوسی لازم است تا خراسان از آن ایران باشد و باب بی تفاوتی با ترکمنستان بسته باشد. حد سفاقت تا چه اندازه باید باشد که سفیهی این چنین مسائلی را مطرح کند، قسم میخورم که خوانندگان این تحریر تاکنون چنین حرفهای سخیف و سفیه آمیز را نه درجائی خوانده اند و نه شنیده اند و اصلا سفیهی چنین دورگه ندیده اند.

از هیچ آخوند قشری احمق شنیده نشده است که بگوید خراسان از آن جهت مال ایران است که امام رضا در آنجا دفن است؛ که مفهوم مخالفش این است که اگر امام رضا در خراسان مدفون نبود گور پدر خراسان.

آخر، آدم با اصطلاح فرهنگی زبان دراز، آیا قباحت و شرم نمیکنی که خراسان ایران را با بوی فردوسی به قمار میگذاری؟ اگر نمیکنی چون درک سفاقت نمیکنی که گفته اند: «حد اقل سفاقت قباحت است»

۲ - مسلماً کسی به سفیه و ابله پاسخ نمی دهد. کسی که خودش واژه بی ادبی بکار میبرد و آنرا به حساب دیگران می گذارد نمی تواند عاقل و با خرد باشد. ح-ک

گرترا اندکی سفاقت بود مایه کافی ازقباحت بود

## سیستان و بلوچستان و رستم و سیمرغ

«اگر خاک سیستان و بلوچستان نتواند یاد رستم و سیمرغ راددل‌های مازنده کند ارزشی بیشتر از خاک هندوستان برای من نارد، من میگویم... هیچ»

حل این معادله لازم میسازد که به بینیم رستم و سیمرغ کیستند که ارزش آنها برابر سیستان و بلوچستان ایران است؟

### رستم که بود؟

رستم فرخزاد که در تاریخ و اسطوره‌ها نامهای دیگری هم دارد از فرماندهان قشون یزدگرد سوم در حمله اعراب به ایران بود، گفته شده که رستم وقتی متولد شد مانند طفل یکساله بود (داستان‌های تشیع نسبت به علی) قدرت او معادل ۱۰۰ فیل بود (در خیبر و علی) گفته اند ۶۰۰ سال عمر کرد (عمر خضر و نوح) ۴ فرزند داشت جهانگیر پسر اول خود را کشت و پسران دیگرش که از مقاصد رستم آگاه شدند برضد او برخاستند و فرار کردند.

در جنگ با سفدیار و نین تن با حیلله گری او را کور کرد، رستم فرمانده نیروی یزدگرد سوم در جنگ قادسیه (جنگی که منجر به تسلط اعراب مسلمان بر ایران شد) بود و جنگهای سلاسل و حسر را او فرماندهی میکرد (جنگهای سلاسل به جنگ معروفی گفته میشود که فرمانده سپاه ایران هر پنج (۵) سرباز ایرانی رادرسنگربهم زنجیر کرد که فرار نکنند و مورخین علت شکست ارتش ایران را همین طرح احمقانه رستم میدانند).

رستمی که به اندازه ۱۰۰ فیل قدرت داشت!! در جنگ بدست یک عرب بیابانی کشته میشود و برادر او بنام فرخ، جایگزین رستم میگردد و فرخ به ایران خیانت میکند و شهر را تسلیم اعراب مینماید؛ فراموش نکنید که در زمان فرماندهی رستم بر ارتش ایران بود که درفش کاویانی ایران بدست اعراب افتاد.

### سیمرغ که بود

برخلاف تصور، سیمرغ نام یک حیوان نیست بلکه نام یک آدم اسطوره ای است که حکیم ودانای آن زمان شناخته میشده او زال پدر رستم را که مادرش در کوه رها کرده بود تا پرندگان بخورند، می بیند و او را برمیدارد و بزرگ میکند وزن به او میدهد و رستم از او بدنیا میاید.

حال شما خواننده محترم داوری کنید؛

این موجودات که بسیار فشرده معرفی شدند ارزش و اعتباری دارند که کسی آب و خاک کشورش را بنام آنها به قمار بزند؟ (افسانه و حقیقت)

بیشتر کشورها یک شخصیت‌های تاریخی دارند از باب نمونه یونان اسکندر مقدونی (پادشاه مقدونی) را دارد که گفته میشود توسط فیلسوف معروف ارسطو تعلیم داده شده (داستان سیمرغ و زال) و این همان است که در ادبیات تاریخی ایران بنام اسکندر ملعون نامیده میشود و تخت جمشید را به آتش کشید و دودمان هخامنشیان را برای ابد نابود ساخت.

تاریخ از اسکندر بعنوان موفق‌ترین فرمانده تمام زمان‌ها و مشهورترین نماد‌های باستان که با پیروزی هایش و پخش کردن فرهنگ یونان خدمت بزرگی به فرهنگ یونان کرد یاد نموده است.

ملاحظه میکنید رستم انگشت کوچک اسکندرهم نمیشود معذاهیچ یونانی نگفت و نوشت که حیات سیاسی یونان مستلزم نام اوست و اگر نام او در میان نباشد تفاوتی بین قطعات یونان و حبشه نیست -

## من و منیت

در اظهارات آبرامیان مبیند که در همه مواردی که به پاسخ **من** و یا **هیچ** منتج شده از واژه **من** استفاده کرده.

میدانم که خواننده محترم این تحریر خواهد گفت: <توچکاره هستی که این گنده گویی هارامیکنی و درحقیقت خودت رامالک الرقاب آب و خاک ایران میدانی؟>

ولی بنده از بکار بردن واژه **من** از طرف آبرامیان برداشت دیگری دارم و آن این است که مصرف واژه **من** علامت منیت و خودخواهی است و صفاتی از قبیل خودخواهی، دروغزنی، تحریف در کلام دیگران که قابل ملاحظه در رفتار آبرامیان است، اتهام به غیر و ارتکاب به جرم و امثال آنها همه و همه ناشی از سفاهت است.

سفیه است که دروغ میگوید و اتهام میزند و بسیار کارهای دیگر میکند، زیرا سفاهت مانع است که درک قبح و ممنوعیت بکندک

عقل، چون در مغز تو ضایع بود ضایعات در فعل تو مستربود

خودخواهی و سفاهت است که انسان خیال میکند مالک الرقاب همه کس و همه چیز هست، صاحب ایران است که آنرا با نام رستم و سیمرخ عوض میکند، وای به اینکه جلوی سفیه گرفته نشود بیداد خواهد کرد.

یادم هست که در سالهای قبل اعلیحضرت در یکی از فرمایشاتشان اشاره ای داشتند مبنی بر اینکه: **<بگیرید این میکروفن هارا از دست این خودخواهان>** بنده درسنگر آن سخن را تحویل نگرفتم و به اعتبار آزادی بیان، مطلوب دمکراسی ندانستم.

ولی اکنون میپندارم که نمیتوان سفها را که به انواع گوناگون از جمله خودخواهی - وطن فروشی و امثالهم ظهور میکنند امکانات ابراز و سفاهت آنها را فراهم کرد، همانطور که نمیشود مقداری سنگ دم دست دیوانه گذاشت که فرصت مغتنمی برای اوست که آنرا به سروکله مردم بزند همانطور هم، سفیه را نمیتوان در مقابل میکروفن قرارداد که لاطنلاتی راکه آبرامیان به میان مردم میپاشد پاشیده شود.

همانطور، آنکه سنگ و یا اسلحه دم دست دیوانه میگذارد مسنول است صاحبان رسانه های گروهی هم از باب فراهم کردن امکانات برای سفها مسنول خواهند بود.

## خودخواهی در فرهنگ ایرانی

در فرهنگ و ادب ایرانی، خود خواهی نفرت انگیزترین صفات است، مولوی میگوید: شخصیت انسانی در زیربانش مخفی است. این زبان مانند پرده ای بردرگاه جان آدمی است، اگر بادی بوزد و آن پرده به

کنارشود آنچه درخانه است نمودار میگردد، آنگاه معلوم میشود که در آن خانه گوهر وجود دارد و یامار و گژدم.

حوازه ها خود ستون گفتارند > تنها یک واژه دریک کلام مفصل میتواند پرده وهم و تصور و شک را برکنار کند و انسان رابه ماهیت شخصیت گوینده آشنا سازد.

ادبیات ما ایرانیان نشان از تنفر و مقاومت در مقابل منیت دارد.

این دوبیتی از شیخ بهانی است

ای هست وجود تو زیک قطره منی  
تا چند منی ز خود که گو همچومنی  
معلوم نمیشود که تو چند منی  
نیکونیود منی زیک قطره منی<sup>۳</sup>

این دوبیتی هم از مولوی است:

نردبان خلق این ما و منی ست  
هر که بالاتر رود ابله ترست  
عاقبت زین نردبان افتادنی ست  
کاستخوان او بتر خواهد شکست

حافظ یک دوبیتی معروفی دارد که وصف الحال بذل و بخشش های آبرامیان است؛ آنرا به اتفاق میخوانیم و به واکنشی که از طرف شاعران آمده هم ناظر میشویم.

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا  
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

شعراى دیگر به حافظ اعتراض کرده و از جمله صائب تبریزی میگوید:

هر آنکس چیز میبخشد از مال خویش میبخشد  
نه چون حافظ که میبخشد سمرقند و بخارا

صائب میگوید بیت حافظ باید اینجور بود:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا  
به خال هندویش بخشم سرور دست و تن پارا

یعنی آقای آبرامیان از خودت برای رستم و سیمرغ و بوی فردوسی مایه بگذار نه از وطن و آب و خاک ایران.

اگر آبهای دریای فارس نام داریوش و فرمانده نیروی دریائی شاهنشاهی ایران آن زمان را نداشته باشد چه ارزشی دارد با آبهای خلیج اسکندریه.

به دودلیل نقد این قسمت از حماقت و سفاهت آبرامیان را لازم نمیدانم، نخست اینکه اهمیت موضوع خلیج فارس در حدی است که نیاز به یک تحریر مفصل جداگانه دارد و دوم اینکه همان اظهارات آبرامیان در رابطه با ایران و سرزمینهای ایران کافی برای اثبات سفاهت است؛ و بهتراست فرصت ها صرف تحریف ها و دروغگونی ها و نادانی های دیگر او در رابطه با قانون اساسی مشروطیت گردد، که نه بعنوان پاسخ به او زیرا > پاسخ به سفیه رانشاید که عقلا آنرا مذموم میدانند > بلکه بحث اتی متوجه موضوع است نه مدعی.

### خطاب به خوانندگان این تحریر

ایرانیاران گرامی اگر تحریر حاضر کمبود هائی از نظر اثبات سفاهت آبرامیان دارد به بضاعت و بزرگی و حوصله خودتان ببخشید و آنرا تکمیل بفرمائید، و اگر آنرا در راستای تحقق سفاهت ایشان نمی بینید از هدایت و بصیرت، مرا بی نیاز ندانید و بدانید که در انتظار نظر شما هستم و اگر کافی میدانید دعوت مرا برای حضور در تحریرات آتی که درباره قانون اساسی و تحریفها و لجن مال کردن آن قانون مطرح شده به پذیرید با امتنان از قبول این درخواست.

امیرفیض